

دزدان دریایی ریتارد : پایان یونیورس ها

#part1_dc

Miyazaki

سال گذشت ، دزدان دریایی هاله و حامد و علیل رو از دست دادن .. دو نفر شجاعانه ۱۰ مردن و سومی با خیانت فرار کرد . مهرشاد دست و پاش رو بسته و امیررضا سره کیش قطع شده .. علیق ۱۰ سالش شده و به دلیل کیره گندش هیچ شلواری نمیتونه بپوشه و پارزیوال که دوست و عشقش رو تو جنگ با جاندیک از دست داده .. سمت جزیره خودشون میرن ، دیگه نه هیولایی بود نه پادشاهی قدرتمند و ثروتمند ، فکر کنم این پایان کارشونه و میخوان مشغول کار ساده ای بشن

*هوا ابری و طوفانی شد

!پارزی : لعنتی.. بادبان هارو بکشید

عادل : این طوفان نیست .. اونجا رو ببین

یه نفر که یک بالش آتیش گرفته و بدنش نصفه سوخته بود روی کشتی دزدان دریایی میوفته

!پارزی : سریع اب و یخ بیارید

طوفان : لازم نیست . *سرفه* من حالم خوبه .. فقط پیامی براتون داشتم ، شما نباید دست بکشید ، اون خائنون قصد داره جاندیک رو دوباره احیا کنه

پارزی با چهره نا امید و عصبانی میگه : دیگه مهم نیست ، بهت کمک میکنیم خوب شی ؛
..توام ازینجا می

طوفان : من تا یک ساعت دیگه کامل میسوزم ! این جهان دیگه نه خدایی داره نه شیطانی .. بهشت و جهنم باهم از بین رفتن و خدایان همگی کشته شدن .. بجز تو

!پارزیوال : من ؟

طوفان : اره .. تو . تو یه خدا بودی که جاندیک تا مرز نابودی بردت ، ولی من تونستم قبل نابودی کاملت تورو تبدیل به انسان کنم و به زمین بفرستم .. اینجا .. این زمان .. یونیورس اصلی ! اگه جلوی اون شیطان رو نگیری همه چیز نابود میشه

پارزی : همین الانشم نابود شده . نمیخوام دیگه کسیو از دست بدم

طوفان : همشون جلو چشات میسوزن و تو فقط تماشا میکنی.. من پیامور سوندم و امیدوارم درست فکر کنی

مهرشاد یواشت با ویچرش سمت پارزی و طوفان میاد و میگه : کجا باید پیداش کنم؟

پارزی : چی داری میگی؟

مهرشاد : تو میتونی مثل یه موش بری و قایم بشی و منتظر مرگت بمونی ، ولی من میخوام انتقام بگیرم ، حتی اون دوتا پرنسس که از کاخ شهرام دزدیدمشون میخوان در کنار ما جنگن .. نمیفهم چی باعث شده اینطوری بترسی

حسین که در حال تیز کردن شمشیرشه : منم ترجیحم به مردن تو جنگه . حالا برنامه چیه؟

پارزی پوزخندی میزنه و میگه : هه ! خب .. حالا که میخواد بمیرید پس مانعتون نمیشم ..
.. مهدی ! مسیر کشتی رو به جزیره تلتیتیا تغییر بده ! وقته احیاست

عادل : خب ، اولین حرکتمون چیه؟

پارزیوال : حالا که بحث کل یونیورسه باید از عباس و دیپر هم کمک بگیریم . باید به دیدن . یه نفر بریم که داستان همه چی رو بدونه تا بفهمیم باید کجا بریم و چیکار کنیم

... طوفان با لبخند رضایت چشماش رو میبنده و تبدیل به خاکستر میشه

@EOTRs

دزدان دریایی ریتارد : پایان یونیورس ها

این قسمت : علی اصغر (نسل جدید علی اکبر) ر

#part2_dc

مهرشاد : خب برنامه چیه ؟

پارزیوال : به جزیره تتلیتیا میریم ، هاله قبل مرگش درباره هیولای دریا یسری اطلاعات داده بود .

عادل : چی ؟ اطلاعات ؟ اون مگه فقط یه موجود ماقبل تاریخی نبود ؟

پارزیوال : نه .. اون یه هیولای نفرین شده بود که قبلا انسان بوده . فک کنم با خدایان که یکیشون من بودم جنگیده و یه هیولا رو آزاد کرده . اون هیولا هم اونو تبدیل به هیولای دریا میکنه و داخل دریا میندازه .

عادل : یعنی میگی اون هیولا همون سیدعلیه ؟

پارزیوال : اره ، حالا باید بریم بچه اون رو پیدا کنیم

. مهدی : کشتیو نگه دارید ! رسیدیم

ریتارد ها وارد جزیره میشن و به دیدن رئیس جزیره میرن . پارزیوال ازونا میخواد که یه تیم جست و جوگر بهشون بده تا برن و اون بچه داستان هاله رو پیدا کنن . تتلیتی بزرگ : خوش اومدید دریانوردان دلاور ، ما درخواست شما رو قبول میکنیم ولی قبلش باید حساب اون موجود رو برسیم .. اون تتلیتی هارو له میکنه و میوه هامون رو برای خودش میبره

پارزیوال : خب مشکلی نیست ، بهم بگو کجاست تا دونفرو بفرستم سراغش

تتلیتی : سمت شرقه ، به خودش میگه عباس کینگ جوکر . اصلا نمیشه با حرف راضیش کرد

پارزیوال : مشکلی نیست . عادل و ممدصومه ، شمشیراتون رو بردارید و برید سراغ اون موجود . . ما دنبال بچه میگردیم . مهرشاد برو داخل یکی از اتاقا و کمی استراحت کن ، ما اونو پیدااش میکنیم

. تتلیتی : راستی ، برای اون پاچوبی هم یه پای آهنی درست کردیم

حسین : من ؟ ممنونم

ریتارد ها و تنلیتی ها جست و جو رو شروع کردن ولی چیزی پیدا نکردن . پارزیوال با نا
امیدی خدمه رو صدا کرد و سمت کشتی برگشتن . لودینگ : فکر کنم هاله اشتباه میکرد..
. همچنین چیزی وجود نداره

پوری بنگی : اشکال نداره رفیق ، اصلا کی گفته برای جنگیدن نیاز به اون داریم ، همینکه
ممدصومه و عادل اومدن میریم سراغش

مهدی : هی ! اون دونفر برگشتن .. انگار یچیزی بغل ممدصومه ست

! پارزیوال اخماش باز میشه و سمت اونا میره .. پارزیوال : باورم نمیشه ! پیداش کردین
عادل : وقتی عباس کینگ جوکرو کشتیم از شکمش صدا میومد ، ممدصومه شکمشو پاره
کرد و دیدیم این بچه تو شکمشه

پارزیوال سمت اون بچه میره و میپرسه : اسمت چیه ؟

بچه : علی اسگر

پارزیوال : چیزی از خانوادت یادت میاد ؟

علی اصغر : اسم پدرم علی اچبره

پارزیوال : اینو میدونم ، چیزه بیشتری یادت میاد ؟

*علی اصغر کمی زور میزنه و وارد خاطرات گذشتش میشه

علی اکبر : پیسرم بولند شو .. غذا سرد شد

علی اصغر : بلند شودم پدر ، راستی پدر من چگونه بدنیا امدم

علی اکبر : به مادرت گفتم گرس ضدحاملگی بخوره اونم حواسش نبود بجاش شیفاف خورد

علی اصگر : من که چیزی متوجه نشدم ولی باشه

..پارزی : که اینطور

..ناگهان علی اصغر میزنه زیره گریه و میگه : من پیدرمو میخوام

!پارزیوال : کمکت میکنیم انتقامشو بگیریم

@EOTRs

دزدان دریایی ریتارد : پایان یونیورس ها

این قسمت : علی اصغر (نسل جدید علی اکبر) ر

#part3_dc

Miyazaki

ریتارد ها به سمت جزیره کفتر ها حرکت کردن .. مسیری پر از مه و سردی . مهدی که داشت طبق معمول دور و بر رو میپایید متوجه یک کشتی بزرگ می‌شه ، دوربین رو برمیداره تا از چیزی که میبینه مطمئن بشه .. خودش بود ..؟! دوربین رو زمین میذاره و ..داد میزنه : کشتی وایکینگ ه

* بوم بوم بوم

وایکینگ ها با توپ به کشتی ریتارد ها حمله ور میشن و میرن تا اموالشون رو بگیرن ،
!پارزیوال : سلاحاتونو دستتون بگیرید

! عادل : لعنت بهش ، خیلی زیاده باید یجور دیگه حلش کنیم

وایکینگ ها کشتی ریتارد ها رو محاصره میکنن ... فرمانده وایکینگ ها جلو میاد و داد میزنه : من کینگ رگنار بزرگم ! همونی که تینیجر های ایرانی با عکس های من فاز گنگ میان .. شما کاملاً محاصره شدید . اینجا منطقه ماست و دوست نداریم دزدان دریایی رو توش ببینیم

پارزی کمی جلو تر میره و میگه : من هم پارزیوالم ! گوز هیچ کونی نیستم ولی ادعا میکنم گادم .. ما برای حمله یا خرابی اینجا نیومدیم .. ما دنبال یک خائن که باعث مرگ دوتا از دوستان ما شده و یک موجود اهریمنی آزاد شده میگردیم و برای پیدا کردنشون باید از این منطقه عبور میگردیم

رگنار : من از خائنین خوشم نمیاد .. اهریمن ؟ بیشتر برامون بگو

پارزیوال : باید به کشتی شما پیام .. همه اتفاقاتی که برامون افتاد رو براتون شرح میدم .
باید قبل اینکه همه چیز رو ببلعه جلوش رو بگیریم

رگنار : میتونی بیای ، مشکلی نیست . زن من هم کامل در اختیار شماهاست

پارزیوال به کشتی رگنار میره و راجب هیولای دریا ، نابودی خدایان ، حمله به ویب و جنگیدن با جاندیک ، مرگ هاله و حامد صحبت میکنه . رگنار : در واقع یک نفر این اتفاقات رو پیشگویی کرده بود .. ولی ما بهش انگ دیوانه بودن زدیم . اون خیلی حرفای بیشتری زد . راجب کیرستان ، سیاره میمون ها ، عباس و ممدسوکی حرف میزد ، یجورایی میگفت که ما داخل جهان اصلی زندگی می‌کنیم و جاندیک با استفاده از جهان های فرعی تونسته خودش رو احیا کنه و به اینجا برسونه

وسط صحبت های این دونفر یه پورتال سبز رنگ باز میشه و یه پیرمرد و بچه از داخلش .. بیرون میان ، وایکینگ ها اونو محاصره میکنن که

ریک : اروم باشید ! ما برای دیدن اون دونفر که دارن مذاکره میکنن اومدیم ، براشون خبری داریم

رگنار و پارزی بیرون میان : اینجا چخبره ؟

.ریک : من وقت زیادی ندارم ، فقط اومدم این ساعت رو بهتون بدم

پارزیوال : این دیگه چیه ؟

ریک : این زمان دقیق بلعیده شدن زمین رو نشونتون میده ، فقط ۵ روز وقت دارید که اون رو شکست بدید .. وگرنه همه چیز برای همیشه تمومه

ریک و مورتی بعد دادن اون ساعت وارد پورتال میشن و پورتال بسته میشه . پارزیوال به ساعت نگاهی میندازه و به رگنار میگه : میتونی کمکمون کنی ؟

رگنار : کجا باید بیایم ؟

..پارزیوال : جزیره کفتر ها

..وایکینگ ها راه رو باز میکنن و ریتارد ها بدون مکث سمت جزیره کفتر ها میرن

@EOTRs

دزدان دریایی ریتارد : پایان یونیورس ها

این قسمت : علی اصغر (نسل جدید علی اکبر) ✨

#part4_dc

✍Miyazaki

ریتارد ها وارد جزیره کفتر ها میشن ، شمشیر و تپانچه هاشون رو دوره کمرشون میبندن ..
جزیره کاملاً ساکت و بیروح بود. سخت میشد جلوی پاشون رو ببینن ، انگار خورشید توی
اون جزیره مرده ؛ وقتی کمی جلوتر میرن جنازه هزاران پرنده رو روی زمین میبینن ..
ترسناک ترین جایی که ریتارد ها پاشون رو داخلش گذاشتن

..مهرشاد : یه صدا هایی میاد

!لود داد میزنه : سرتونو بیارید پایین

* صدای شلیک

!پارزیوال : اونا از ارتش سیاهن ! همگی برگردید سمت کشتی

ریتارد ها سریع سمت کشتی میرن ولی ارتش سیاه همه جا بودن .. ریتارد ها هرکاری
..میکردن نمیتونستن فرار کنن .. عادل شمشیراشو دراورد و به ریتاردا گفت : برید

.پارزی : چی داری میگی ؟ خفشو و دنبال ما بیا

پوری بنگی هم تپانچه رو درمیاره و کنار عادل می ایسته و میگه : باید تا دیر نشده برید و
به اون قلعه برسید ! اینجا نباید پایان دنیامون باشه .. این آخرین راهه

..پارزی : یه راهی پیدا میکنم ! بی

.عادل : گفتم برو ! بقیه رو بردار و ازینجا برو .. ما هم زنده برمیگردیم

پارزی به چهره ترسیده و نا امید ریتارد ها نگاه کرد و با ناراحتی به عادل گفت : باشه ..
خدانگهدار

عادل و پوری بنگی میرن جلو و حواس ارتش سیاه رو پرت میکنن ، ارتش سیاه اونا رو
دوره میکنه ولی با چابکی و مهارت بالاشون تا میتونن اونا رو از دم تیغ میگذرونن ..

پوری با تپانچه سمت فرمانده میدوید و لی کماندار ها با تیر دست و پاشو سوراخ میکنند ،
پوری روی زمین میوفته و با دست و پای خونی خودشو کشون کشون سمت فرمانروای
..تاریکی میبیره .. حتی اون لحظه امیدشو از دست نداد

فرمانروا با پاش دسته پوری بنگی رو لگد میکنه و تپانچه رو سمت سره اون نشونه میره ،
عادل که کامل دوره شده بود و داشت خسته میشد اونا رو دید و فریاد زد : صبر کن !
! اینکارو نکن

*بوم

عادل روی زانو هاش میوفته و با لباس پاره و بدن زخمی اشک میریزه ، سربازای تاریکی
.اونو میبندن و جلوی فرمانروا میبرن

فرمانروا : شما دوتا مردانه جنگیدید ، تحسینتون میکنم . واقعا دلم نمیاد موجودات شجاع و
وفاداری مثل تو رو بکشم ، ازت میخوام که به ارتش ما بپیوندی و به سیدعلی جانبدیک
.خدمت کنی

عادل : واقعا ؟ میشه یکم بیای جلو تر

فرمانروا میره جلوی عادل و عادل با دهن پر از خونش تف میکنه روی صورت فرمانروا
و میگه : دوره ی خدمت من تموم شده .. حداقل به عنوان یه قهرمان و موقع جنگ میمیرم و
شماها همتون وقتی دارید برا خودتون قدم میزنید از زمین محو میشید

فرمانروا صورتش رو پاک میکنه و با شمشیر سره عادل رو هم قطع میکنه

ریتارد ها موفق شدن ازونجا دور بشن .. مهرشاد سمت پارزی میره و میگه : چطور
..تونستی اونارو تنها ول کنی؟! مثل سگ ترسو فرار کردی

حسین : آرامش خودتو حفظ کن ، اگه اینکارو نمیکردن الان هممون مرده بودیم اون به
! هدفش میرسید .. اونا به خاطر یه هدف والا مردن و ما انجامش میدیم

پارزیوال شمشیرشو تیز میکنه و میگه : شرمندم .. اما گریه و غر زدن چیزیه درست
نمیکنه ، پس بیا به وحشیانه ترین شکل ممکن اونارو تیکه پاره کنیم . چطوره ؟

علی اصغر : من ان دو مرد را مثل پدرم دوست داشتم ، اینتیگام ان هارا از دشمن میگیرم

...

@EOTRs

دزدان دریایی ریتارد : پایان یونیورس ها

این قسمت : علی اصغر (نسل جدید علی اکبر) ر

#part5_dc

Miyazaki

با دور زدن ارتش سیاه ، حالا باید از دره مخفی که هاله با جادوش بجا گذاشته بود وارد قلعه بشن و جلوی خائن رو برای احیای جاننیک بگیرن .. درواقع تنها راه احیای اون موجود . اونا ۴ نفر رو از دست دادن و یه زخمی دارن و شرایط سختی برای جنگیدن با اون داشتن ، از حفره پشته جزیره وارد میشن تا وارد قلعه بشن .. باید نیم ساعت راه رو پیاده طی کنن و وارد آخرین طبقه قلعه بشن . اون ها فقط قدم برداشتن که علی اصغر میگه : خسته شوم پس کی به این گلعه چوفتی میرسیم

پارزیوال : اروم باش انقدر غر نزن ، ما تازه وارد حفره شدیم

علی اصغر : ولی من گوشنمه

علیگ چنتا از کلوچه هایی که تو پوشکش قايم کرده بود به علی اصغر میده تا اروم بگیره ؛ بعد از نیم ساعت پیاده روی ریتارد ها وارد قلعه میشن ، نگهبانای پشت قلعه رو مخفیانه میکشن و به راهشون ادامه میدن . به کاخ اصلی میرسن و فردی که نه انسان بود نه حیوان .. روی صندلی نشسته بود و سرش پایین بود

پارزیوال : شمشیر اتونو سفت بچسبید

اون فرد مرموز از روی صندلی بلند میشه و رو به ریتارد ها برمیگرده ، اروم دست میزنه و میگه : میبینم تونستید با موفقیت فرار کنید ، جنازه اون دوتای دیگه هم به دستم رسید .. ! سره یکیشون رو مثل توپ برای بازی سگ ها انداختم

پارزیوال با عصبانیت حمله میکنه و شمشیر رو تو قلب سیاهه اون موجود فرو میکنه .. اون دستای بیجانش رو روی شمشیر میذاره و میگه : ممنونم که انقدر احمقی

! حسین : برگرد عقب

اون هیولا منفجر میشه و نصف صورت پارزیوال هم میسوزه .. اون به عقب پرت میشه و با بدن زخمی دوباره شمشیرشو دستش میگیره . بعد از منفجر شدنش به شکل واقعیش برمیکرده و میگه : خیلی موجود قدرتمندی نیستم ولی ترفند هایی دارم که تا موقع احضار شدن جاندیک توسط علیل حواستون رو پرت کنم

مهرشاد شمشيرو درمياره و میگه : فکر نمیکنم با این تعداد خیلی طول بکشه

.. هیولای سیاه : موافقم

اون ۴ تا تابوت از بالای قلعه با استفاده از طناب پایین میاره و درشونو باز میکنه ، با دیدن این صحنه دست و پای ریتارد ها شل میشه و سلاحشون میوفته .. اون موجود جنازه حامد ، هاله ، عادل و پوری بنگی رو برداشته و تونسته تسخیرشون کنه و ازشون استفاده کنه ! ..چشمای اون جنازه ها سفید بود و بدنشون کاملاً سفید با لکه های خونی

مهرشاد : این دیگه .. چه کوفتیه

ممدصومه : هی پارزی .. میتونی بلند شی ؟

پارزیوال : من خوبم .. شمشیراتونو بردارید . منشع انرژی این ۴ تا جسد اون هیولاست اگه اونو بزنیم اینا هم از کار میوفتن

علی اصغر : من باید چیکار کنم

پارزیوال : برو و یجا قائم شو ، تو کلید ما برای نابود کردن روح جاندیکی

مهرشاد شمشيرو برمیداره و سمت اون هیولا میره و میگه : شما حواس این ۴ تا رو پرت کنید .. من میرم سراغ اصل کار

@EOTRs

دزدان دریایی ریتارد : پایان یونیورس ها

این قسمت : علی اصغر (نسل جدید علی اکبر) ۲۰

#part6_dc

Miyazaki

پارزیوال با بدن زخمی و نصف صورتش که سوخته بود تلاش می‌کنه از زمین بلند بشه ولی
هی روی زمین میوفته .. مهرشاد هم کار سختی برای جنگیدن با اون هیولا داشت ، اگه
نزدیکش بره اون خودشو منفجر می‌کنه و اگه ازش فاصله بگیره با خنجر های سیاه مورد
حمله قرار میگیره

حسین : لعنتی .. این جنازه هارو همیشه کاریشون کرد ! هرچقدرم بزنیشون خودشونو ترمیم
میکنن ، اینجوری پیش بره هممون میمیریم

پارزیوال شمشیرشو محکم روی زمین میزنه و بلند میشه ، بیضه های اژدها که هاله قبل
مرگش به اون داده بود رو فشار میده و به شکل شگفت انگیزی زخم ها و سوختگی های
بدنش ترمیم میشن .. جنازه حامد به سرعت سمت اون میره و شروع میکنن به جنگیدن ،
هاله زامبی از راه دور اسپل رعد و برق میزد و پوری و عادل زامبی هم به ریتارد ها حمله
میکردن .. سخت ترین و نا برابر ترین مبارزه ریتارد ها بود چون هرچقدرم که اونارو
بزنن فایده ای نداره

هاله از اسپل اتش و رعد استفاده می‌کنه و کامل محوطه رو تبدیل به گورستون می‌کنه ،
پوری با دندوناش گوش دست مهدی رو می‌کنه و با ضربات پشت سر هم خنجر دستشو تیکه
پاره می‌کنه .. ممدصومه چنتا سوزن فلج کننده به پوری میزنه که ۵ دقیقه ثابت نگهش داره
.. حامد زامبی با سرعت فوق العاده زیاد به پارزیوال شمشیر میزنه و پارزی به سختی
دفاعشون می‌کنه ، حامد پشت پارزی میپره و قصد داشت با ضربه محکمش کارو تموم کنه
که پارزی به موقع شمشیرو میچرخونه و شمشیر جفتشون بر اثر ضربه میشکنه ، حامد یه
لگد به شکم پارزی میزنه و پارزی زمین میوفته

!مهرشاد : نه

هیولا یه پوزخند میزنه و میگه : حواست به این ور باشه احمق

دوتا خنجر سیاه تو پاهای مهرشاد فرو میره و مهرشاد روی زمین میوفته .. هیولا بالای
سره مهرشاد میره و میگه : حالا نابودی کاپیتانتون رو تماشا کن

حامد زامبی روی شکم پارزی میشینه و میخواست خنجر رو توی قلب پارزیوال فرو کنه که

...

!هیولا : چی ! چه اتفاقی داره میوفته ؟

..مهرشاد : اون دیگه چیه

حامد خودش جلوی خودش رو گرفته بود .. دست خودشو محکم گاز گرفته بود تا به پارزی
اسیبی نرسونه .. انگار روح حامد واقعی داشت با تاریکی میجنگید

*هیولا که از این صحنه ترسیده بود و کلی عرق کرده بود آروم آروم عقب برمیک... فیش
مهرشاد شمشیر و پرت کرد و توی گلوی اون هیولا کرد و گفت : حالا تو حواست بمن باشه
عوضی

تا جنازه هم روی زمین میوفتن و به حالت عادی برمیکردن . بعد از شکست خوردن اون ۴
هیولا سیاهی های دورش از بین میرن ، لود بالای سره اون میره و میگه : این هیولا ادولف
. هیتلر تسخیر شده بود

پارزی : وقت نداریم ، پاشید باید بریم طبقه اخر قبل احیا شدن جاندیک اون خائن رو بکشیم
مهرشاد خنجر هارو از روی پاش در میاره و با تیکه لباسش جای زخمو مینده و میگه : من
آماده ام

پارزی : باید یجوری علی اصغر رو وارد دایره احضار کنیم ، شماها با اون خائن بجنگید و
حواستش رو پرت کنید منم علی اصغرو سره جاش میذارم

@EOTRs

دزدان دریایی ریتارد : پایان یونیورس ها

این قسمت : رویایی

#part7_dc

Miyazaki

ریتارد ها وارد اتاق بزرگ کاخ میشن .. دایره احضار با طرح کون تک چشم کشیده شده
بود و کله قطع شده تمامی پادشاهان قدیمی سرزمین دور تا دور دایره گذاشته شده بود ،
! خائن سمت ریتارد ها برمیکرده و میگه : همین راهیو که اومدید برگردید

علی اصغر در جواب میگه باشه و میره خودشو از پنجره کاخ پرت میکنه توی اب

پارزی دستشو روی پیشونیش میزنه و میگه : لود برو اون بچه رو بیار بالا

خائن چوب سیاه رو بالا میبیره و میگه : خوب بخوابید .. قول میدم قبل بیدار شدنتون
کارتونو تموم کنم

!مهرشاد : دماغتونو بگیرید

خائن دود سیاه رو پخش میکنه و همه ریتارد ها بجز مهرشاد و پارزیوال به خواب میرن .
مهرشاد : هی پارزی ! برو علی اصغرو بیار و سرجاش بذار .. منم با این یارو یکم بازی
میکنم

!پارزی : حتی دوتایی هم نمیتونیم شکستش بدیم ! چی داری میگی ؟

مهرشاد : اره .. دوتایی نمیشه ولی تکی میتونم

پارزیوال : چی داری میگی ؟ منظورت چیه

!مهرشاد : ساعتو نگاه کن ، همین الانشم دیره .. برو

پارزی سمت پایین میره و میگه : سالم برگرد

خائن خنده کنان جلو میاد و اندازه خودشو بزرگ میکنه و دوتا شمشیر تاریکی که هرکدوم
!اندازه مهرشاد بودن رو در میاره و میگه : آفرین پسر .. کار من رو راحت تر کردی

مهرشاد پوزخند میزنه .. شمشیرش رو در میاره و شمشیرشو محکم توی قلب خودش فرو
.. میکنه ! خائن عقب برمیگرده و با استرس میگه : داره چه غلطی میکنه

شمشیره مهرشاد خونس رو میگیره و به روحش تزریق میکنه .. بدن اصلی مهرشاد به
صورت خشک شده و بیجون زمین میوفته و روحش با شمشیر بزرگ و قدرت و سرعت
خیلی بالا از بدنش بیرون میاد ! خائن تا خواست به سمت اون حمله کنه مهرشاد پشت اون
.. تلپورت میکنه و میگه : تاریکی رو از خودت دور کن انسان

دستاشو روی سر خائن میذاره و با اشعه نوری کلشو میپوکونه .. چشم و مغز و جمجمه خائن
توی قلعه پخش میشه .. اما بدن اون دوباره سرپا میشه ! اون سر نداشت و هنوز مثل ابشار
داشت خونریزی میکرد ولی بلند شده بود ، از طریق دستش که دهن داشت میگه : تورو
وقتی عضوتون بودم زیره نظر داشتم .. هیچوقت همچین شکلی در نیومدی حتی وقتی که کم
مونده بود اون هیولای دریا بکشتتون ! اسمت .. اسمت مهرشاد بود دیگه نه ؟

روح : خفه خون بگیر موجود ضعیف .. دیگه مهرشادی وجود نداره ، اون خودش رو فدا
کرد تا منو احضار کنه و وقتی که تورو نابود کنم قرار دادمون کامل میشه و من به سرزمین
خودم برمیگردم

! خائن : سرزمین؟! کدوم سرزمین؟! ارباب جانددیک بهشت و خالق واقعی رو نابود کرده
روح : ارباب احمقت بهت نگفته که فقط موفق شده طبقه اول بهشت و جهنم رو به سیاهی
بکشه؟

خائن با بدن لرزون عقب عقب برمیگرده و روح بدون اینکه متوجه بشه پوست اون رو
کامل ذوب میکنه و فقط اسکلتش باقی میمونه .. خودشم چشم هاشو میبنده و به سرزمین
خودش برمیگرده . ریتارد ها از خواب بیدار میشن ، پارزی و لود و علی اصغر به اونجا
میرسن . پارزی علی اصغر و قدم زنان سمت دایره میبره .. سرش پایین بود و حرفی برای
گفتن نداشت ، فقط علی اصغر رو روی وسط دایره میذاره . حسین با صدای بلند به پارزی
امیگه : لازم بود؟

همه با تعجب نگاه کردن و حسین ادامه داد : واقعا لازم بود که این همه ادمو از دست بدیم
؟! میتونستی اون طمع و خواسته های خود خواهانتو کنترل کنی .. میتونستی هان؟! شاید ..
.. شاید اگه به سرت نمیزد که به ویب حمله کنیم و پولاشونو بدزدیم الا

لود : بس کن ! تقصیر اون نبود .. ما دزد دریایی هستیم ، اگه باز به اون زمان برگردیم
بازم این تصمیمو میگرفت و هممون قبولش میکردیم .. حتی تو ! مگه نه؟

حسین سرشو پایین میندازه و چیزی نمیگه . پارزیوال با همون قیافه سرد و سر پایین علی
اصغر رو روی دایره میذاره و میگه : احضار رو غیر فعال کن و ورد رو بخون

علی اصغر : باشه

.. من دودول قبلیم چنده شده

.. پوشتم روی گونی رنده شده

.. دلم واسه دودولم باز تنگ شده

.. بابا چرا دودولم کنده شده

آواز زیبایی علی اکبر در تمامی سرزمین ها پخش میشد .. خورشید از پشت ابر بیرون اومد
و گل و درخت هایی که مژمرده بودن دوباره رویدن .. از این آواز تمامی مردم جهان
اشک میریختن ، احضار و تاریکی برای همیشه نابود شدن . پارزیوال علی اصغر رو
بغلش میگیره و با ریتارد ها سمت کشتی برمیگردن ، اما یه دفعه چشم های پارزی سفید شد

و علی اصغر از دستش روی زمین افتاد ! پارزی روی زمین افتاده بود و فریاد میزد : برو
! بیرون ! برو بیرون

.....

@EOTRs

دزدان دریایی ریتارد : پایان یونیورس ها

این قسمت : پایان

#The_end_part.dc

Miyazaki

پارزیوال وقتی بهوش میاد توی یک مکان کاملاً سیاه و تاریک بلند میشه .. اون توی
درویش بود ! دوتا صورت اونجا بودن ، احتمالاً احضار شدن پارزیوال کار اونا بوده ..
پارزیوال جلوتر میره و میگه : شما کی هستید ؟

اونا جواب میدن : ما کسانی هستیم که خدایان مختلف رو برمیگزینیم ! من نادر کوچیکه
هستم و این یکی نادر بزرگه . پارزیوال ازونا میپرسه : من چرا اینجا ؟! چرا وقتی
جانددیک داشت همه چیز رو میسوزوند خودتونو نشون ندادین ؟

! نادر بزرگه : هنوز نفهمیدی کودن ؟ تو خوده جانددیکی و جانددیک خوده توعه

پارزیوال : چی ؟ چرا داری مضخرف میگی ؟

نادر کوچیکه : جانددیک قسمت تاریک و ستمگر تو بود که برای مدتی ازت دور شد . اون
خائن گروهتون نقشش این بود تورو پیش خودش بکشونه تا جانددیک کاملاً بر بدن
مشترکتون مسلط بشه .. ولی اون پسره فهمید و بتو گفت که پیشه اون کودک بری تا قبل
! اینکه تسخیر بشی با احضار ممنوعه کاملاً نجاتتون بده

اپارزی : چرنده ... پس قضیه خدا بودن من .. اون چی هان ؟

نادر بزرگه و کوچیکه همزمان با صدای ترسناک و قیافه درهم ریخته میگوین : تو برگزیده
! نبودی ! بزور خودت رو بین خدایان جا کردی

نادر بزرگه و کوچیکه با قیافه ترسناک مدام دور پارزیوال میچرخیدن و فریاد میزدن : بمیر !! بمیر ! بمیر ! بمیر !

پارزیوال دستشو روی صورتش میذاره و از جشاش نور سفیدی نازل میشه و مثل روانی ها .. انقدر داد میزنه که حنجرش پاره میشه و بیهوش میشه

*

الود : هی.. پارزی حالش خوبه ؟

علی اصغر : اون تسگیر شده .. باید نجاتش بدیم

حسین : ما جن گیری بلد نیستیم

! علی اصغر : من بلدم

*

پارزیوال دوباره بیدار میشه ولی اینبار نه کنار نادر کوچیکه و نادر بزرگه .. تویه مکان مبارزه رومی ها بود .. اونجا هم کاملاً تاریک بود ، فقط خودش اونجا بود . قدم زنان جلوتر میره و از مقابلش یه دود کاملاً تاریک میبیند .. از اسمون یه شمشیر جلوی پارزیوال و دود سیاه میوفته ، پارزیوال شمشیر رو برمیداره و جلوتر میره و میگه : جاندیک ... نه ! .. بهتره بگم من

جاندیک هم شمشیر رو ور میداره و میگه : این نبرد آخره ، برنده صاحب این جسم کوفتی میشه .

شمشیر هاشونو میکوبن به هم و محکم فشار میدن .. پارزی خیلی ضعیف تر از خوده واقعیش بود ولی جاندیک هنوز قدرتش رو داشت و کم کم تاریکی داشت بر پارزی چیره .. میشد

*

! ممدصومه : هی ! اونجا رو ببینید پارزیوال داره سیاه میشه

مهدی : چه اتفاقی داره میوفته ؟

علی اصغر : صدبار گوفتم جلوی آفتاب نذارینش سیاه سوخته شد

*

پارزی داشت چشماش بست میشد .. دمه بیهوشی روح حامد ، هاله ، مهرشاد ، پوری و .. عادل رو دید که داشتن سر تکون میدادن . پارزی : متاسفم

طوفان به دیدن ریتارد ها میره و میگه : کاپیتانتون بیشتر از هر وقت دیگه ای به اتحاد و .. همبستگی شما نیاز داره

! حسین : تو که مرده بودی

طوفان : نویسنده نمیدونست چطوری پیام رو برسونه یه لحظه روحم اومد الان دوباره میرم
حسین آهان

! علی اصغر : شنیدید چی گفت؟! اون بما نیاز داره

علی اصغر شلوارشو در میاره و سرپا روی پارزی میشاشه .. با اینکارش پارزی داخل ذهنش صاحب شیلد و شمشیر قدرتمند تر میشه .. ولی کافی نبود ! اون به کمک همه دوستاش نیاز داشت .. روح حامد و هاله و مهرشاد و عادل و پوری انگشتشون رو توی کون پارزی فرو میکنن تا قدرت خشم و نور پارزی فوران بشه .. تمامی تتلیتی ها و دزدان دریایی ریتارد بالای سر جسد پارزی وای میستن و میشاشن . پارزی اشک تو چشماش جمع میشه .. همه اومده بودن تا اون نیمه تاریکش رو شکست بده .. پارزیوال خشم گین میشه و با ست ارمور کاملاً زرد و شمشیر نور جاندیک رو از خودش چندین متر دور میکنه ، جاندیک به نور حساس بود و نصف بدنش میسوزه . دوتا خنجر برمیداره و یکیش ! رو به پارزیوال میده و میگه : آغشتش کن به نور .. یک خنجر من ، یک خنجر تو

! پارزیوال خنجر رو میگیره و میگه : دیگه وقتشه همه چیزو تموم کنیم شیطان

جاندیک : من میکشمت ، همونطور که زنتو کشتم ! همونطور که بهشت و جهنمتو به آتیش کشیدم ! همونطور که دوستاتو فرستادم به جهنم

پارزیوال : ببر صدایت را ملعون ! عااااا

جفتشون خنجر رو پرت میکنن .. خنجر جاندیک به دست پارزی برخورد میکنه و خنجر
پارزی به گلوی جاندیک .. جاندیک روی زمین میوفته و آروم آروم تجزیه میشه

*

ممدصومه : هی ! بس کنید ، اون تکون خورد
لود : وقتی بیدار شد دوباره زرد شدن کل لباساش چی بگیم
علی اصغر : بسپاریدش بمن

*

پارزی دوباره پیش نادر بزرگه و کوچیکه میره و ازشون میخواد که بدنشو آزاد کنن . نادر
بزرگه رد میکنه و بهش میگه : تو با شکست دادن سیاهی دوباره تبدیل به خدا میشی . این
خبر خوبیه

پارزی : نمیخوامش ، گفتم برگردونید
نادر کوچیکه : هیچ مشکلی نیست ولی دیگه هیچوقت نمیتونی نظرتو عوض کنی .. برای
! همیشه انسان و فانی هستی

پارزیوال : قبولش میکنم ، برگردونید

نادر بزرگه و کوچیکه خنده کنان پارزی رو به پیکر کاپیتان برمگردونن . پارزیوال بلند
میشه و همه افراد اونجا خوشحالن و تشویقش میکنن .. بعد از چندین سال مردم این سرزمین
طلوع افتاب واقعی رو دیدن . پارزیوال : ممنونم بچه ها .. هی چرا بوی قرمه سبزی گندیده
میدم ؟

. علی اصغر : حتما عَرگ کردی با جاندیج جنجیدی ، بیا بریم لب آب و یچم آب تنی چن

پادشاهان از لونه خودشون بیرون دوباره سرزمین هاشون رو میسازن .. بدون ترس از
تاریکی . پرنده ها دوباره توی آسمون ها هستن .. دزدان دریایی تبدیل به قهرمانان کل
! یونیورس شدند

THE END

@EOTRs